

## تبعیض و تعصب از دیدگاه اسلام

سید نصیر "هاشمی"

پدیده برتری جویی، تعصب و قوم گرایی از بزرگترین آفات زندگی در جوامع انسانی است؛ زیرا زمینه تفرقه، بی اعتمادی و خشونت، را در بین اقوام، گروه ها و اقشار مختلف جامعه فراهم می سازد؛ به نسل کشی، تباهی ها، اهدار طاقتها و اتلاف ثروتها در جامعه منجر می گردد. این پدیده زیانبار کیان امت اسلامی را به لرزه می آورد، نا امنی و عقب افتادگی را در تمام عرصه های زندگی به بار می آورد.

تعصب به قوم و قبیله، سمت و منطقه، مذهب و مسلک، ثروت و منصب، زبان و جنس و برتری جویی از دیدگاه شریعت اسلامی و قانون نافذ کشور مردود است. این پدیده جاهلی به مثابه امراضی است؛ که کیان امت اسلامی را بیمار و ناتوان نموده و پایه های استوار زندگی را، فرسوده و ساختار های نظام اجتماعی را در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی فرو می ریزد، فضای صلح و آرامش را مختل ساخته، عقب ماندگی، سیاه روزی و بدبختی را ببار می آورد. ملت مظلوم افغانستان اکنون در وضعیتی به سر می برند، که بسابحرانی و طاقت فرسا است؛ جنگهای داخلی و مداخلات خارجی، زندگی آنها را به جهنم مبدل ساخته است. نیاز این ملت، به وحدت و همبستگی نسبت به همه ملتها بیشتر است.

**عصیت همانند لاشه متعفن، بدبو و نفرت انگیز است:**

تبعیض و تعصب، نژاد پرستی و قوم گرایی و برتری جویی از شاخصه های دوره سیاه جاهلیت و اخلاقیات متکبران است. عرب ها در زمان جاهلیت، از روی تعصب و قوم پرستی می گفتند که به برادر و خودت چه ظالم و چه مظلوم باشد، کمک کن. پیامبر اسلام محمد مصطفی ﷺ از تبعیض و تعصب، افتخار و برتری جویی سخت بیزار بود، و آنرا دعوت به جاهلیت، و جمع شدن بدور لاش گندیده و متعفن می دانست که عامل اساسی تفرقه و تنفر در میان افراد جامعه است.

در کتب سیرت آمده است: رسول اکرم ﷺ پس از فراغت از غزوه بنی المصطلق، در مریسج اقامت گزید. سپاه پیامبر اسلام کنار چشمه آب اردو زد. همراه عمر بن خطاب ﷺ مزدوری بود که «جهجاه غفاری» خوانده می شد، او با «سنان بن و بر جهنی» برسر برداشتن آب، اختلاف کرد و درگیر شد. درین هنگام جهنی فریاد برآورد: ای گروه انصار! جهجاه نیز بانگ برداشت:

**ای گروه مهاجران!** پیامبر ﷺ فرمود: (أ بدعوی الجاهلیة و أنا بین أظهرکم؟! دَعُوها، فَإِنَّمَا مُنْتِنَةٌ): آیا به جاهلیت فرا می خوانید در حالی که من هنوز در میان شما هستم؟! این عصیبت را ترک کنید که (مانند لاش گندیده) سخت بدبو و نفرت انگیز است. این ماجرا در صحیح مسلم چنین بیان شده است: عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ! فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لَأَنْصَارِ! وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ! فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: (مَا بَالُ دَعْوَى جَاهِلِيَّةٍ؟) قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَالَ: (دَعُوها، فَإِنَّمَا مُنْتِنَةٌ). سَمِعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي، فَقَالَ: فَعَلَوْهَا؟ أَمَا وَاللَّهِ! لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ. قَالَ عُمَرُ دَغْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ: (دَعُهُ. لَا يَتَخَلَّطُ النَّاسُ أَنْ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ).<sup>۱</sup>

از جابر بن عبدالله ﷺ روایت است که گفت: ما در یک غزوه بودیم که یکی از مهاجرین یک انصاری را مورد ضربت قرار داد، مرد انصاری (فریاد کنان) گفت: ای (گروه) انصار! و مرد مهاجر (فریاد کنان) گفت: ای گروه مهاجرین! پیامبر ﷺ این فریادها را شنید و گفت: «چه چیزی باعث دعوا و بلند شدن نعره جاهلیت گردیده است؟» گفتند: یک مهاجر یک انصاری را زده است، پیامبر ﷺ فرمود: «این تعصب جاهلی را کنار بگذارید؛ که سخت بدبو و نفرت انگیز است.» هنگامی که عبدالله بن ابی (منافق) این نعره ها را شنید، گفت: انصار را علیه مهاجرین دعوت و تحریک نمایند) قسم به الله، اگر ما به مدینه باز گردیم آنکه عزتمند تراست، آنرا که خوار تراست، از آنجا بیرون خواهد راند.

عمر ﷺ گفت: ای رسول خدا! بگذار که گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: «او را واگذار کن تا مردم نگویند که محمد اصحاب خود را به قتل می رساند.» و در صحیح البخاری از جابر ﷺ روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: (ما بال دعوی أهل الجاهلیة؟ ثم قال: ما شأنهم). فأخبر بكسعة المهاجرى الأنصارى. قال (الراوى): فقال النبى (صلى الله عليه وسلم): (دعواها فإنها خبيثة).<sup>۲</sup>

این عصیبت را کنار بگذارید؛ که بسیار پلید و نفرت انگیز است.

پیامبر گرامی اسلام اخراج مسلمانی که مردم را به تعصبات قومی و قبیله ای فرا میخواند؛ از عضویت در امت اسلامی اعلام نموده است.

عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ (رض) قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وسلم): ( لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْحُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ. ): «٣»

عبد الله بن مسعود، گفته است: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: کسی که (به هنگام مصیبت) سیلی به صورت خود بزند و یخن و پیراهن را پاره کند، و به جاهلیت فرا می خواند (و نعره جاهلیت را سر می دهد) از ما نیست.

#### موضع گیری متعصبانه عبدالله بن اُبی:

چون عبدالله بن اُبی بن سلول ازین ماجرا خبر شد، بسیار خشمناک شده، گفت: در دیار مان با ما ستیزه کرده و بر ما برتری می جویند. به خدا سوگند مثل ما و آنان همان ضرب المثل قدیمی است که می گوید: سگت را فریه ساز تا خودت را بخورد! اما به خدا اگر به مدینه باز گردیم آنکه عزتمند تراست، آنرا که خوار تراست بیرون خواهد راند.. «زید بن ارقم» عمویش را از این ماجرا- با خبر ساخت؛ وی بنوبه خویش، پیامبر ﷺ را از جریان آگاه ساخت.

حضرت عمر ﷺ که آنجا حضور داشت، برای پیامبر گفت: «عباد بن بشر» را فرماندهد که جانش بستاند. پیامبر فرمود: (دعه لا يتحدث الناس أن محمدا يقتل أصحابه.): «٤»

بگذارش، مردم نگویند که محمد یارانش را می کشد؛ همان بود که ندای کوچ سربازان اسلام را برآورد. این فرمان زمانی صادر شد که حرکت سپاه معمول نبود. مردم نیز به حرکت آغاز کردند. «اسید بن حضیر» به پیامبر ﷺ رسید و پس از ایشار درود برایش، گفت: در زمانی عزیمت کرده ای که مأنوس نیست؟! پیامبر پاسخ داد: «مگر نمی دانی که دوستت (عبدالله بن اُبی) چه گفته است...؟» اسید ﷺ گفت: یارسول الله! در واقع گرامی تر تو هستی، اگر بخواهی او را که خوارتر است بیرون خواهیم راند، به خدا او خوار و توعزیزی. آنگاه افزود: یا رسول الله مدارا فرما. به خدا سوگند، پروردگار زمانی ترا به ما ارزانی فرمود که قومش تاجی برای او تدارک دیده بودند و کم بود که او را تاجگذاری کنند! او هنوز می پندارد که شما پادشاهی را از او بازگرفته اید.. این اُبی نیز هنگامی که دانست «زید بن ارقم» این خبر را به پیامبر ﷺ رسانده است به نزد رسول اکرم ﷺ آمد و سوگند یاد کرد که آنچه زید گفته؛ من نگفته ام و بر زبان نیاورده ام. انصاریانی که در مجلس حاضر بودند گفتند: یارسول الله، بسا که آن پسر در سخنش خطا کرده و سخن را درست حفظ نکرده است. پیامبر نیز ادعای عبدالله و مداخله انصاریان را پذیرفت. «زید بن ارقم» (ﷺ) می گوید: اندوهی بزرگ مرا در خود گرفت، و در خانه نشستم.

الله ﷻ آیاتی را در باره منافقین نازل فرمود، از آن جمله: ﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَيَلَّوْا خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْمَهُونَ ﴾ المنافقون: ٧

آنها همان کسانی اند که می گویند به کسانی که نزد پیامبر خداوند انفاق مکنید تا پراگنده شوند؛ در حالی که گنجینه های آسمانها و زمین از آن الله ﷻ است ولی منافقان در نمی یابند؛ ﴿ يَقُولُونَ لِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَرَسُولُهُ. وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ المنافقون: ٨

میگویند چون به مدینه بازگردیم آنکه عزتمندتر است؛ آنکس را که خوار تراست، از آنجا برون خواهد راند. (اما) عزت از آن الله (جلت عظمته) و از آن پیامبرش و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دو رویان (منافقین) نمی دانند»

پیامبر ﷺ کسی را به نزد من فرستاد که آیات را بر من خواند و از قول پیامبر ﷺ گفت: «همانا الله ﷻ ترا تصدیق فرمود. «٥»

#### واکشی عبدالله در برابر پدرش عبدالله بن اُبی:

امام بخاری و امام مسلم ﷺ در مورد سبب نزول این آیت از جابر ابن عبدالله و ابن جریر با ذکر سند از این زیاد چنین روایت می کنند: «حضرت رسول اکرم ﷺ عبدالله پسر عبدالله بن اُبی را بحضور خود خواست و برایش گفت: «میدانی که پدرت در باره من چه گفته است؟» عبدالله گفت: پدرم و مادرم فدایت باد، به من بگو که پدرم چه گفته است؟ فرمود: پدرت گفته است: «لئن رجعنا إلي المدينة ليخرجن الأعراب منها الأذل!»:

اگر به مدینه بر گردیم یقیناً آنکه عزیزتراست؛ بیرون سازد، کسی را که ذلیل تراست. عبدالله گفت: ای رسول خدا قسم به خدا که پدرم راست گفته است، قسم به خدا که توعزیزهستی و پدرم ذلیل. اما قسم به الله ﷻ وقتی که تو ای رسول الله داخل مدینه می شدی، اهل یشرب همه می دانند که هیچ یک به اندازه من خیرخواه پدر و مادرش نبود، حالا، ای رسول الله اگر خدا و رسولش خواسته باشد سرش را در محضرت حاضر می کنم.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «نه چنین مکن» وقتی (عبدالله بن اُبی و همراهانش) به مدینه رسیدند؛ عبدالله بن عبدالله بن اُبی شمشیرش را بردست گرفته و بر دروازه مدینه ایستاد، و برای پدرش گفت: آیا تو این سخن «لئن رجعنا إلي المدينة ليخرجن الأعراب منها

الاذل.» بر زبان آورده ای؟ قسم به خدا اکنون خواهی دانست که عزت از آن توست و یا از آن محمد رسول اکرم ﷺ؟ قسم به خدا، سایه مدینه را نخواهی دید و در آن جایگاهی نخواهی داشت، تا آنکه الله و رسولش اجازه آن را ندهند. «۶»

عبدالله ابن ابی گفت: و ای قوم خزرج! به این فرزندم بنگرید که مرا از داخل شدن به خانه ام باز می دارد. ای قوم خزرج! به این فرزندم تماشا کنید که مرا از رفتن به خانه ام منع میکند! عبدالله گفت: قسم به الله که هرگز در مدینه جایگاهی نخواهی داشت تا آنکه اجازه رسولش را درنیابم.

در این هنگام مردمانی چند به گرد وی جمع شدند و در این خصوص با وی سخن گفتند و خیرخواهی کردند، ولی عبدالله پیوسته به موقف خود اصرار داشت و به پدرش می گفت: قسم به خدا بدون اجازه الله و رسولش داخل شده نمی توانی؛ لذا کسانی نزد حضرت رسول اکرم ﷺ آمدند و او را از واقعه اطلاع دادند. همان بود که حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمود: «نزدش بروید و برایش بگوئید که او را اجازه بدهد؛ تا به خانه اش برود» وقتی نزد وی آمدند و پیام حضرت رسول اکرم ﷺ را به او رساندند؛ گفت: اما حالا که دستور حضرت رسول خدا رسیده است.. میتوانی که به خانه خود بروی.

### نخوت جاهلیت و فخر فروشی به نیاکان مردود است:

تاریخ انسانیت گواه با شکوه ترین صلح و آرامش، امنیت و عدالت به رهبری رسول اکرم ﷺ در پی فتح مکه مکرمه است، آنگاه که پیامبر اسلام فاتحانه و تکبیرکنان وارد خانه کعبه شد، همگی در انتظار بودند که پیامبر اسلام ﷺ با ایشان چه خواهد کرد؟ حبیب خدا محمد مصطفی ﷺ دو بازوی باب کعبه را گرفت، زبان گهربارش را به حمد و ستایش الله ﷻ گشود، سپس مردم را از تفرقه و تعصب، قتل عمد و شبه عمد و افتخار به آبا و اجداد و سایر مآثر و افتخارات جاهلیت بر حذر داشت.

ابن هشام از ابن اسحاق روایت می کند که: رسول اکرم ﷺ بر آستانه خانه کعبه استاندند، دو طرف چارچوب باب خانه کعبه را با دست گرفتند و خطاب به قریشیان که زیر آستانه در کعبه ایستاده بودند، چنین فرمودند: (لا اله الا الله، وحده لا شریک له. صدق وعده، و نصرعده، و هزم الاحزاب وحده. ألا کل مآثرة أو دم أو مال؛ فهو تحت قدمي هاتين، إلا سداثة البيت، و سقایة الحاج، ألا و قتل الخطأ شبه العمد بالسوط و العصا، ففیه الدیة مغلظة: مائة الإبل، أربعون منها فی بطونها أولادها. یا معشر قریش! إن الله قد أذهب عنکم نخوة الجاهلیة و تعظمها بالآباء. الناس من آدم و آدم من تراب) ثم تلا هذه الآية: ﴿يَتَّيِبُهَا لِلنَّاسِ إِذَا حَلَقْتُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْتُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ الحجرات: ۱۳

هیچ معبودی جز الله ﷻ برحق نیست، هیچ شریک ندارد، خدایی که وعده اش را تحقق بخشید و بنده اش را یاری فرمود و احزاب را به تنهایی هزیمت داد. آگاه باشید که هرگونه افتخار موروثی و مال و خونی که در جاهلیت بوده، اینک پایمال این دو پای من است، مگر خدمت به کعبه و آب رسانی به حجاج، آگاه باشید که قتل های شبه عمد، که غالباً با تازبانه یا چوبدست واقع می شود، دارای دیه و خونبهای سنگین است. صد شتر که چهل آنها باید حامله باشد. ای گروه قریش! خداوند نخوت جاهلیت و فخر فروشی به نیاکان را، از شما نابود ساخت. مردم از آدم، و آدم از خاک است»<sup>۷</sup>

سپس این آیت را تلاوت فرمود: ﴿يَتَّيِبُهَا لِلنَّاسِ إِذَا حَلَقْتُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْتُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ الحجرات: ۱۳

هان ای مردم! ما شما همه را از دو انسان زن و مرد آفریده ایم و شما را تیره ها و طایفه های گوناگون گردانیدیم؛ تا یکدیگر را شناسایی کنید؛ گرامی ترین شما، نزد الله ﷻ پارساترین شما است؛ خداوند به (همه چیز و در همه احوال) دانا و باخبر است! «: سپس فرمودند: «یا معشر قریش! ما ترون إني فاعل بكم؟» ای گروه قریش، گمان دارید که باشما چه خواهیم کرد؟ "گفتند: کاری نیک خواهی کرد، «أخ کریم و ابن أخ کریم» برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار. فرمود: (فإني أقول لكم كما قال يوسف لإخوته: لا تريب عليكم اليوم. اذهبوا فأنتم الطلقاء.)»<sup>۸</sup>

همانا سخنی را می گویم که یوسف به برادرانش گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست. بروید که شما همه آزادید.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن در آیه ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾ که رسول اکرم ﷺ آنرا تلاوت کرد: همانا بازگشت نسب انسانها به (آدم) و (حواء) است، و مراد از (شعوب) در عبارت ﴿وَجَعَلْتُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ عبارت از ملت ها می باشد؛ زیرا (شعب) امروز بریک ملت اطلاق می شود، و ایراد لفظ ﴿لِتَعَارَفُوا﴾ برای شناسایی و اعتراف به موجودیت اقوام، قبایل و ملت ها به طیف های گوناگون در روی زمین است، نه برای امتیاز و برتری یک قوم و قبیله، ملت و نژاد بر قوم و قبیله، ملت و نژاد دیگری و یا یک جنس و گروه بر جنس و گروه دیگر.

عصبیت و افتخار به انساب، اقوام، قبایل و عظمت طلبی در میان اقوام جاهلی، از رایج ترین عادات بود، هر قبیله ای خود را " قبیله برتر " و هر نژادی خود را نژادی بر ترمی دانست.

قرآن مجید بعد از آنکه بزرگ ترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی، یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزش ها رفته می افزاید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾: گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوا ترین شما است. یعنی یگانه معیار کرامت و برتری در نزد الله ﷻ همانا تقوا است. ادامه دارد...

#### منابع و مأخذ:

- ۱- امام مسلم (رح) صحیح مسلم، باب ۱۶- باب أنصر الأخ ظالما أو مظلوما، ح ۲۵۸۴.
- ۲- صحیح البخاری، ۹- باب ما ینهی من دعوی الجاهلیة، ح ۳۳۳۰ و ( ۴۶۲۲، ۴۶۲۴).
- ۳- همین مصدر، ۲۳ کتاب الجنائز ۳۹ باب لیس منا من ضرب الحدود، ح ۳۳۳۱ و (۱۲۳۲).
- ۴- صحیح البخاری، کتاب التفسیر، حدیث رقم ۴۹۰۷\* صحیح مسلم، کتاب البر، حدیث رقم ۱۹۹۹.
- ۵- نگاه: صحیح بخاری ج ۱ ص ۴۹۹ و ج ۲ ص ۷۲۷-۷۲۹\* صحیح المسلم حدیث ۲۵۸۴\* سنن ترمذی حدیث ۳۳۱۲.
- ۶- و در روایتی از امام ترمذی، عبدالله به پدرش گفت: « لا تنفقت؛ حتی تقر أنك الذلیل و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) العزیز؛ ففعلت: نجات نداری تا اقرار نکنی بر اینکه تو ذلیل هستی و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عزیز، و پدرش عبدالله بن اُبی ایجنین کرد. (سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۸، ش ۳۲۱۵. و ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۶۵۲).
- ۷- سیرت محمد رسول الله (سیره ابن هشام)، عبدالملک ابن هشام متوفی ۲۱۸ هـ، ترجمه معسود انصاری، (از هجرت تا خندق) انتشارات مولی، ۱۳۹۲ ط ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲.
- ۸- بسام الصبّاح، نویسنده و محقق سوری، فرهنگ صلح و همزیستی، به نقل از سنن البیہقی الکبری، ش (۱۸۰۵۰).  
البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۰۱. همچنین به مبارکفوری، سیره النبی (الرحیق المختوم) ص ۵۷۹، مراجعه شود.